

مشکلات فرهنگی ما ایرانیان

خلاصه کلام: معمولاً ما ایرانیها ریشه بسیاری از نابسامانیهای اجتماعی و عقب افتادگی نسبی ایران را در خارج از مجموعه خود دنبال میکنیم. این مجموعه می تواند کل جامعه ایران و یا قسمتی از آن که شامل ما و دوستان ماست باشد. ولی اگر کمی دقیق بنگریم همه ما ایرانی ها در قسمتی از رفتارهای معیوب فرهنگی مشترک هستیم که ریشه بسیاری از مشکلات جوامع ایرانی و عامل اصلی عقب ماندگی نسبی ایران می باشد. رفتارهایی که معمولاً ریشه در یکی از دسته بندی های زیر دارد. ۱. عدم تبلور بلوغ احساسی در ما ایرانیان، ۲. محافظه کاری فکری و رفتاری، ۳. ایده آل گرایی و عدم اعتماد به نفس، ۴. تفکر طبقاتی و عدم توجه به آزادی های فردی و ۵. عدم درک روح قوانین جامعه مدرن.

اینکه کسی ادعا کند که تمام مشکلات فرهنگی مردم کشوری (ملتی) را می شناسد ادعای بسیار بزرگی است و من هم چنین ادعایی نمی کنم ولی بر اساس مشاهداتم و مقایسه ای که بین فرهنگ ایران و سایر فرهنگها، بالاخص فرهنگهای اروپایی کرده ام به نتایجی رسیده ام که اینجا به شرح آن می پردازم. تعریف من از مشکل، خصلتی فرهنگی است که نتایج منفی آن برای فرد و جامعه به مراتب بیش از مزایای آن باشد. پر واضح است که نحوه تحلیل من به نوعی تاثیر گرفته از رشته کاریم یعنی فیزیک می باشد. جدا از این، نوشتن این متن به این معنا نیست که من خود را عاری از این مشکلات می بینم بلکه به این معناست که این مشکلات را می بینم و در صدد رفعشان هستم. بدیهی است که منظور از ایرانیان در این متن غالب جمعیت ایرانی، و نه همه ایرانیان می باشد.

اولین نکته ای که در این متن می خواهم به آن اشاره کنم این است که من بر این باور هستم که در اثر حملات بسیار گسترده ای که بر ایران در طول تاریخ وارد شده است و در کنار آن آب و هوای گرم و خشک ایران، فرهنگ ایران دچار مشکلات عدیده ای شده است که ریشه عقب ماندگی ملت ایران است. منظور من از حمله، تهاجمی است که به سلطه قومی خارجی با منافع متفاوت، و تامین اهداف آن قوم برای مدتی طولانی منتهی شده است (که حملات تیمور و مغول از این دسته اند). آب و هوا به طرق بسیار بر فرهنگ ملتی در طول تاریخ اثر می گذارد که از مهم ترین آنها میتوان به تاثیر نسبی گرما در افزایش نیروی جنسی مرد و اثرات فراوان آن، کمبود آب و مساله مدیریت آن، تاثیر آب و هوا بر سیستم رفت و آمد آدم ها و برهم کنش طبیعت و

انسان اشاره کرد. جدا از آن حملاتی که به سلطه قوم خارجی با منافع متفاوت منجر می شود به صورت های گوناگون بر فرهنگ یک کشور تاثیر می گذارد که می توان به ایجاد ترس و روحیه محافظه کاری و در کنار آن افزایش خشونت در جامعه اشاره کرد. این ادعا به این معناست که حداقل در طول چند صد سال اخیر که حمله دهشتناکی، به مشابه آنچه که بر ایران در زمان مغول رخ داد، روی نداده است، عامل اصلی عقب ماندگی ایران چیزی جز مشکلات فرهنگی ما ایرانیان نیست. برای درک بهتر این مطلب باید به این مطلب اشاره کرد که اگر ایران از قدرت اقتصادی ناشی از نفت بی بهره بود ظاهر ایرانیان شاید به مراتب عقب مانده تر از آنچه هست می بود. با اینکه عده ای بر این عقیده هستند که اگر نفت نبود فرهنگ ما وضعیت به نسبه بهتری داشت من بر این عقیده هستم که اکثر مشکلات فرهنگی ما ریشه ای عمیق تر در تاریخ دارد و حتی اگر نبود نفت باعث بهبود نسبی در فرهنگ ایرانی می شد این بهبود در حدی نبود که ظاهر بهتری از آنچه که به کمک نفت و ثروت ناشی از آن موجود است، ایجاد می کرد. درک این واقعیت که برای حل مشکلات ایران بیش از آنکه باید کارمحض سیاسی بشود باید اصلاح فرهنگی کرد (و این اصلاح را از خود شروع کرد)، برای بسیاری از ما ایرانیان ثقیل می نماید. ولی اگر واقع بینانه بنگریم می بینیم که بسیاری از تصمیمات غلط دولت مردان ایران ریشه در **مرکز ثقل باور عمومی** دارد که در صورت حرکت این مرکز ثقل بسیاری از تصمیمات حاکمان ایران دست خوش تغییر خواهد شد. مسلم است که هیچ حکومتی قادر نیست برای مدتی طولانی تصمیماتی دور از مرکز ثقل باور عمومی بگیرد و با اصلاح و حرکت مرکز ثقل باور عمومی تصمیمات سیاسی دولت مردان هم در خور تغییر خواهد شد. در کنار این حرفها بسیار واضح است که **سیاست گذاری حاکمان**، خود تأثیری قابل ملاحظه در حرکت این مرکز ثقل دارد. جدا از این جنگ هایی که منجر به سلطه طولانی بر ایران نشده اند، نمی توانند دلیل اصلی عقب ماندگی ایران باشند؛ چون چنین جنگ هایی بر اکثریت ملت های دنیا تحمیل شده اند و بسیار طبیعی است که کشور ها به منافع کشورهای دیگر چشم طمع می داشتند و نحوه برخورد با مهاجم است که بین آنان متفاوت بوده است. به طور مثال اگر ایران در قبال حملات روسیه در زمان قاجار نتوانستند موفق عمل کنند ریشه در ضعف فرهنگی ایرانیان داشته که از دیدگاهی باعث حس نیاز به انقلاب مشروطه در ایرانیان شده است.

مسلم است که این نواقص فرهنگی که در زیر به آن اشاره می شود، **صرفاً مختص فرهنگ ایرانی نمی باشد** و بسیاری از فرهنگ ها بالاخص فرهنگ های نزدیک (فرهنگ های خاورمیانه ای، شمال آفریقا و جنوب اروپا) در بخشی از این مشکلات سهیم می باشند.

۱. بلوغ احساسی:

یکی از مهم ترین این مشکلات، **عدم تبلور بلوغ احساسی** در ایرانیان در سنین جوانی می باشد. این بدین معنی می باشد که در حالی که اکثر ایرانیان بلوغ جنسی و بلوغ نسبی عقلی را تا زیر سن بیست سالگی تجربه می کنند، یا به بلوغ احساسی نمی رسند یا به این بلوغ بسیار دیر می رسند. بلوغ عاطفی به این معناست که فرد به حدی از پختگی احساسی می رسد که راه حل های پیچیده تری برای مشکلات روزمره عاطفی خود پیدا می کند و از احساس خود به صورت پیچیده تری برای حل این مشکلات استفاده می کند و توانایی کنترل نوسانات شدید آن را دارد. پیچیدگی رفتار به طور معمول **باعث کاهش خشونت** در زندگی می شود که خشونت معمولاً جزو راحت ترین راه حلهاست. دلیل اصلی چنین اتفاقی را باید در نحوه زندگی ایرانیان و مقایسه آن با زندگی جوانان در جوامع مدرن جستجو کرد.

اکثریت جوانان در جامعه مدرن بعد از رسیدن به بلوغ نسبی فکری سعی بر گرفتن مسئولیتهای اجتماعی می کنند که چنین چیزی را جامعه و خانواده به شدت از آنان می طلبد. جوان امروزی جامعه مدرن به طور معمول پس از رسیدن به سن هجده، نوزده سعی می کند که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی زندگی مستقلی را از سر بگیرد. این بدین معناست که جوان سعی می کند حداقل در مقطعی از سال، خود پول خود را در بیاورد و از لحاظ اقتصادی مستقل باشد. برای رسیدن به چنین هدفی از انجام هیچ کار مجازی ابایی ندارد که کار نکردن در فرهنگ مدرن عار است. کار کردن در محیطهای بیرون که به طور معمول در کشورهای مدرن **ضوابط سخت تری** نسبت به ایران دارند، خود عاملی است در ایجاد **پختگی احساسی** در جوانان. در کنار این، جوانان از همان اوایل زندگی مستقل اجتماعی، روابط شبهه پایدار و در نوسان با جنس مخالف را تجربه می کنند که خود این **کش و قوس های شدید عاطفی** عاملی مهم در ایجاد بلوغ عاطفیست. هر شکست عاطفی خود باعث می شود که فرد تلاش بیشتری در کنترل احساسات خود کند و شکنندگی روحی خود را تضعیف، و سنجیده تر از احساسات خود استفاده کند. در حقیقت جوانان ایرانی دیر و یا شاید ناگهانی به پیچیدگیهای زندگی بر می خورند و زمانی به آن بر می خورند که توانایی هضم خوب آن را ندارند. به قول فروید تمدن با خویشتن داری شکل می گیرد و اگر قرار بود انسان هر لحظه به فکر رفع آنی نیازهای جسمی و روحی خود باشد، قادر به خلق روش های پیچیده تر و ایجاد تمدن نبود و در حقیقت انسان با به تاخیر انداختن و یا کنترل نیازهای عاطفی خود راه حل های بهتر و پیچیده تری را می تواند پیدا کند. برای اینکه شهود خواننده نسبت به مطالب فوق بالاتر رود و درك بهتری نسبت به مساله بلوغ احساسی پیدا کند در زیر به چند مورد از شواهد و نتایج این امر اشاره می کنم:

۱.۱- کار گروهی: بر کمتر کسی پوشیده است که فرهنگ ایرانی از ضعفی عظیم در کار گروهی رنج می برد. این دسته دسته شدن و ساز فردی سر دادن در فرهنگ ایرانی را میتوان در بسیاری از جاها دید، در دانشگاه، محیط کار، داخل احزاب و حتی در داخل خانواده ها. این درگیریهایی قابل اجتناب که در فرهنگ ایرانی عادی می نماید معمولاً چیزی نیست جز عدم توانایی فرد در **تعمیم خود خواهی فردی به خود خواهی گروهی**، که باعث اتلاف انرژی بسیار در فعالیت های جمعی ایرانیان می شود و بازدهی و قدرت این گروهها را به شدت کاهش می دهد. تاکید بر اختلافات به جای شباهت ها، عدم گذشت و خشونت های نابجا، اثرات عدم پختگی در احساسات و روابط اجتماعی می باشد.

۱.۲- جو زندگی: تحت تاثیر القائنات اطرافیان و جامعه قرار گرفتن به نوعی در همه فرهنگها وجود دارد ولی ایرانیان به طور معمول راحت تر از جوامع مدرن تحت تاثیر القائنات قرار می گیرند. این امر باعث می شود که مسایلی در بین ایرانیان به شدت رایج شود که دلیل منطقی قابل قبولی برای این چنین شدتی وجود ندارد. همرنگی با جماعت، جدا از اینکه ریشه در محافظه کاری دارد، ریشه در جو زده شدن ایرانیان هم دارد. این جو زده شدن، آزادی و خلاقیت را به شدت تضعیف می کند. علاقه ناگهانی ایرانیان به قسمتی خاص از خدمات اینترنتی (به طور مثال ارکات) و یا علاقه خاص به یک نوع خاصی از پوشش یا آرایش از این دسته است. برای توضیحات بیشتر همراه با مثال های دیگر به بخش های ۲.۱، ۴.۱ و ۴.۲ مراجعه کنید.

۱.۳- عدم پختگی در نحوه کنترل فرزند: روابط بین پدر مادر و فرزند ونحوه کنترل رفتار بچه یکی از پیچیده ترین برخوردهایی است که در زندگی انسان پیش می آید. برای کنترل رفتار بچه راه حل های مختلفی وجود دارد که شامل خشونت های فیزیکی، گفتاری و روانی می باشد. حل کردن مسایل زندگی به کمک خشونت فیزیکی یا گفتاری به طور معمول یکی از ساده ترین راهها می باشد؛ راه حلی که حتی به ذهن کودک در زندگی روزمره هم می رسد. متأسفانه اگر نیک بنگریم می بینیم که بسیاری از مادران و پدران ایرانی همین راه حل ساده و در عین حال پر ضرر و بی ثبات را انتخاب می کنند چون به راه حل دیگری مسلط نیستند. استفاده از این راه حل حتی در طبقات بالای اجتماعی ایران هم دیده می شود و موردی نیست که صرفاً مختص طبقات پایین فرهنگی ایران باشد. راه حل دیگری که می توان از آن استفاده کرد، استفاده از کش و قوس در روابط احساسی با فرزند می باشد و این چیزی است که در فرهنگ مدرن امروزی از آن به شدت استفاده می شود. ایجاد کش و قوس در صورتی ممکن است که روابط عاطفی خاصی بین پدر مادر و فرزند ایجاد شده باشد که این خود پختگی ویژه خود را نیاز دارد. جدا از این، فرد باید این توانایی را داشته باشد که این نوسان را به صورت پله ای نشان دهد و متناسب با عمل طرف واکنش

نشان دهد. حتی در زمینه خشونت های کلامی پدر و مادر باید سلسله مراتبی در نظر بگیرد؛ بدین معنی که نوسان در لحن صدا کاملاً نسبت به استفاده از واژگان گزنده در اولویت قرار دارد. مشکل ذکر شده در بالا صرفاً مختص روابط با فرزند نیست و در باقی روابط خانوادگی و دوستی های نزدیک هم می تواند خود را نشان دهد و ایرانیان راه حل های پر ضرر را به علت عدم توانایی در کنترل هیجانات و عدم تسلط به راه حل های پیچیده تر انتخاب می کنند.

۱.۴- زبان بدن: مثال دیگری که می توان به آن اشاره کرد ضعف ایرانیان در استفاده از زبان بدن و اشاره در ارتباطات و درک آن می باشد که خود این امر باعث **افزایش خشونت** در ارتباطات میشود. درک بهتر از زبان بدن باعث می شود که ما درک بهتری از احساسات نهان همدیگر داشته باشیم و برخوردهای سنجیده تری نسبت به هم درپیش بگیریم. حرکات انگشتان دست، ابرو، لب، گونه و رنگ صورت هر کدام پیامی از احساسات مخاطب ما دارد که شاید در کلام نیامده باشد.

۱.۵- پر توقعی و فرهنگ کار بد: ایرانیها معمولاً آدم های به نسبه **غرغرو** و پرتوقعی هستند که این توقع لزوماً با خدماتی که به جامعه تحویل می دهند هماهنگی ندارد. این پر توقعی از کودکی از طریق خانواده و جامعه به ما منتقل می شود. این صفت در ایرانی های خارج از ایران به علت تماس بالا با محیط های کاری کشورهای مدرن کمتر دیده می شود.

در ایران افراد در محیط های کار خود احساس مسئولیت بالایی ندارند و با آسوده خاطر بودن بیش از حد، **استرس را به ارباب رجوع** تحمیل می کنند. حال آنکه خود همیشه از همین بی خیالی در جایی که به آن برخورد می کنند می نالند. اصولاً در ایران ارزش کار مفید کردن آنچنان جا نیفتاده است و فرد اگر از لحاظ اقتصادی بی نیاز باشد دلیلی برای کار کردن پیدا نمی کند. این فرهنگ مخرب را می توان در فیلم ها و داستان هایمان هم دید و این در حالی است که کار کردن جدا از مسایل اقتصادی آن از لحاظ روانی فرد را ارضا می کند و جدا از آن جامعه باید کسی را که خدمات بالایی ارائه می دهد از منزلت بالای اجتماعی برخوردار کند و خوب کارکردن و مفید بودن برای جامعه، باید در **اخلاق** مردم جا بگیرد. به طور مثال در فرهنگ آلمانی، کار نکردن دارای قبح بسیار بالا می باشد و بسیاری از افراد که از مزایای بسیار بالای حقوق بیکاری در جامعه از لحاظ اقتصادی چپ آلمان استفاده می کنند از طرف جامعه تحت فشار هستند که به کار پردازند.

۲. محافظه کاری تاریخی:

متأسفانه به علت تهاجم های ویرانگری که بر ایرانیان در طول تاریخ تحمیل شده است (و منجر به سلطه شده) که یکی از دهشتناک ترین این حمله ها، تهاجم مغولیان و یکی از طولانی ترین این سلطه ها، سلطه اعراب بوده، در کنار سیستم عقیدتی ایرانیان که آن هم کاملاً تحت تاثیر این حمله ها قرار گرفته، ایرانیان از لحاظ فکری و منش زندگی محافظه کار محسوب می شوند. این محافظه کاری متأسفانه نتایج بسیار منفی ای برای فرهنگ ایرانی به ارمغان آورده است که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۲.۱- کمبود خلاقیت در نحوه زندگی: ایرانیان بسیار شبیه به هم زندگی می کنند که مبادا از طریق دوست و آشنا مورد سوال واقع شوند. در حقیقت بخش بزرگی از زندگی ایرانیان صرفاً برای حرف های بیهوده دیگران سپری می شود و با اینکه خود گهگاه به این مساله شک می کنند ولی یا این امر را عادی می پندارند یا اینکه جسارت تغییر در این رویه را ندارند و یا به مخفی کاری روی می آورند. بسیار واضح است که ما انسانهای متفاوتی هستیم و هر کدام از ما استعداد ها و نیازهای متفاوتی داریم؛ پس باید سبک زندگی مختص خود را داشته باشیم. حال آنکه در تفکر ایرانی راه موفقیت راهیست مشخص که از سوی جامعه و خانواده به فرد تحمیل می شود و فرد جسارت سر پیچی از آن را ندارد.

اینکه بسیاری از رفتارها سریع در جامعه ایرانی مد می شود جدا از اینکه ناشی از عدم پختگی احساسی ما ایرانیان می باشد (۲.۱)، ریشه در ترس از متفاوت عمل کردن از بقیه جامعه هم دارد؛ وگرنه ما شاهد زندگی های متنوع تر با خلاقیت بیشتر در جامعه ایرانی می بودیم. برای درک بهتر از این مطلب به یک مثال روی می آورم. در داخل مدارس در ایران اگر از کسی سوال کنید که دوست دارد چه حرفه ای را برای آینده خود پیشه کند معمولاً به جوابهای یکسانی بر می خورید، جواب هایی که منجر به آن می شوند که در کنکور سراسری در ایران اکثریت رتبه های برتر به رشته های خاصی ختم بشوند. حال سوال این است که آیا این تصمیم بر اساس سنجش دقیق از آینده شغلی و درک قوی از علاقه مندی های فردی صورت گرفته؟ جواب این است که اکثریت افراد این تصمیم را بیشتر بر پایه های ارزش های اجتماعی و خانواده گرفته اند و گرنه ما شاهد توزیع بسیار عادلانه تری از هوش و استعداد بین رشته های مختلف بودیم. برای به دست آوردن شهود بهتر نسبت به مطلب بالا به بخش های ۴.۱، ۴.۲ و ۴.۳ مراجعه کنید.

۲.۲- فرهنگ جنسی: آشکار است که نیاز جنسی یکی از اساسی ترین نیازهای بشر است که وظیفه هر فرهنگی است که بر اساس موقعیت زمانی و مکانی به بهترین نحو به پاسخ گویی به آن بپردازد. عدم پاسخ گویی صحیح به این نیاز باعث صدمات

بسیار در زندگی فردی و اجتماعی افراد می شود که از آن جمله می توان به ایجاد عقده های شخصیتی، افزایش خشونت اجتماعی، پریشانی فکر، افسردگی و عصبی بودن افراد اشاره کرد. متأسفانه فرهنگ ایرانی به صورتی **محافظه کار** سعی در جواب دادن به این نیاز دارد که طبیعتاً از پاسخ گویی صحیح و متناسب بپیشرفت های زمانه عاجز است. اینکه هر راه حلی مشکلات خود را دارد طبیعی است ولی بحث سر آن است که بسیاری از راه حل های موجود در دنیا به مراتب مشکلات کمتری از راه حل های موجود در ایران دارد. به طور مثال، اکثریت زوج های ایرانی **شناخت بسیار ناقصی** از هم (و کلاً جنس مخالف) قبل از ازدواج دارند که عامل اصلی عدم موفقیت آنان در بعد از ازدواج است. این شناخت ناقص و در کنار آن عدم تجربه کافی و نا کاراز مودگی، ناشی از محافظه کاری توجیه ناپذیر در فرهنگ ایرانی است.

۲.۳ - دگماتیسم (جمود): در ایرانی ها با عقاید مختلف بسیار دیده می شود که دگم باشند و حاضر به شنیدن یا دیدن عقاید مخالف نباشند. **تعصب در عقیده و جمود در فکر** چیزی نیست که صرفاً در توده مردم دیده شود، متأسفانه این صفت در آدم هایی با عقاید به نسبه مدرن هم دیده می شود و آنان هم از نقد شدن اندیشه شان می هراسند که این امر خود باعث کند و میرا شدن اندیشه شان در طول زمان می شود. در پشت دگماتیسم جدا از محافظه کاری، مشکل ایده آل گرایی ایرانیان (بخش ۳) هم وجود دارد، چرا که وقتی ما باور کنیم که با گرفته شدن چند اشکال از اندیشه مان، تفکرمان باطل است، به شدت از نقد دیگران می هراسیم؛ در حالی که واقعیت این است که همه اندیشه ها بدون استثنا دارای مشکلاتی هستند و بحث سر میزان مشکلات است. **خرافه پرستی** به معنای عقیده به چیزی که برهانی بر اثبات آن وجود ندارد، هم یکی از نتایج دگماتیسم می باشد؛ چرا که در صورت وجود نقد سالم و گسترده از عقاید، خرافات در طول زمان در جامعه کاسته می شود. جدا از این **تعصب** به معنای جانب داری کورکورانه یکی از نتایج این دگم بودن است و جالب این است که گهگاه تعصب در اخلاق ایرانی در مواردی چون خانواده، دین و کشور مجاز شمرده می شود در حالی که تعصب و کورکورانه جانب داری کردن، در هیچ امری جایز نیست.

۳. ایده آل گرایی و عدم اعتماد به نفس:

ایرانی ها مردم ایده آل گرا و آرمان گرایی هستند که این ایده آل گرایی را در گوشه گوشه زندگی آنان می توان دید. منظور از ایده آل گرایی و مترادف آن آرمان گرایی نوع نگرشی است که به کمتر از عالی و استانداردهای بسیار بالا راضی نمی شود و نگرشی در تضاد با عمل گرایی و پراگماتیسم دارد که به رسیدن به هدف می نگرند.

ایده آل گرایی ریشه در عقاید مذهبی و تاریخی ایرانی ها هم دارد که معمولاً افرادی ایده آل را به عنوان اسطوره در تاریخ مذهب و کشور خود قرار داده اند و آنان را به عنوان الگو دیده اند. شاید این فرهنگ خود موجب شده است که ایرانیان چنین برداشتی از آنان داشته باشند. در ظاهر اول به نظر نمی آید که این آرمان گرایی خصلتی منفی باشد ولی اگر نیک بنگریم می بینیم که قسمتی از مشکلات فرهنگی ما ایرانیان ریشه در این تفکر به شدت آرمان گرا دارد.

ایده آل گرایی و تبیین استانداردهای بالای بسیار پر هزینه گاهی حتی به عنوان افتخار در فرهنگ ما ایرانیان بیان می شود. اینکه سفره ای بسیار رنگین و صد البته پر هزینه پهن کنیم، اینکه وسایل آنچنانی برای منزل بخریم که تناسبی با درآمد ما ندارد، اینکه توقعات بیش از حدی از فرزند خود داشته باشیم (گویی که دوران کوچکی خود را فراموش کرده باشیم) که باعث آسیب دیدن به اعتماد به نفس او شود یا تصویری غیر عادی و افسانه ای از یک آدم فرهیخته داشته باشیم، در فرهنگ ایرانی عادی می نماید. این خصلت، نتایج فرهنگی منفی ای در بر دارد که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۳.۱- عدم اعتماد به نفس، رخوت اجتماعی و قهرمان پرستی:

وقتی انسان یک شخصیت آرمانی را به عنوان الگوی ذهنی خود قرار می دهد که فرسنگها از او فاصله دارد طبیعتاً دچار کمبود اعتماد به نفس می شود؛ چون با هر تلاشی که می کند کماکان فاصله بسیار زیادی با آن الگو دارد و در حقیقت ارزش قدم های خود را حس نمی کند و حس موفقیت از او گرفته می شود. وقتی فرد در ذهن خود آدمهایی را تصور می کند که به راحتی کارهای خود را پیش می برند و فی ذات بسیار خوب عمل می کنند، بسیار طبیعی است که آنان را قهرمانان خود بدانند و آنان را موظف به بهبود دنیا بدانند و بر خود وظیفه آنچنانی قایل نباشد. ولی اگر نیک به دنیا بنگریم در می یابیم که با همه تفاوتی که بین انسان ها وجود دارد، همه انسان ها دارای مشکلات نه چندان کمی می باشند و معمولاً انسان های برجسته انسانی هایی هستند که خود را باور کرده اند. اگر به جای ایده آل گرایی، عمل گرایی در ذهن افراد جایگزین شود افراد به جای اینکه خود را با یک فرد آرمانی مقایسه کنند خود را با **خود مقایسه می کنند** و به جای آنکه سعی در گرفتن نمره بیست در یک بعد زندگی کنند سعی در به دست آوردن معدلی خوب در بین ابعاد زیاد زندگی می کنند. اینکه درک شود زندگی ابعاد بسیار زیادی دارد که اول شدن در همه آنها غیر ممکن است و باید به معدل زندگی توجه کرد، خود احتیاج به درک بالایی از زندگی دارد. وقتی خود را باور کنیم، وظیفه اجتماعی خود را بهتر در می یابیم و منتظر نمی مانیم که قهرمانی بیاید و ما را راهبری کند. ذهن ایده آل گرای ایرانی معمولاً شخصی را پیدا می کند و از او قهرمان افسانه ای می سازد که به هیچ وجه با واقعیت آن فرد

هماهنگی ندارد و اگر آن قهرمان زنده باشد از او چیزی می‌طلبد که لزوماً با توانایی آن فرد هماهنگی ندارد. این مطلب به این معنا نمی‌باشد که حرکت‌ها احتیاج به رهبر ندارند، بلکه به این معناست که رهبر حرکت، فردی است که به طور نسبی از قدرت مدیریت و هوش اجتماعی بالاتری برخوردار می‌باشد و این فرد یک قهرمان استثنایی نیست، که باید سالها منتظر آن باشیم.

۲.۳- ظاهرگرایی: ژست‌گرایی به جزو ثابتی از فرهنگ ایرانی تبدیل شده است. اینکه سعی کنیم در ادا در آوردن از هم سبقت بگیریم و احترام بخریم. ژست گرفتن و ادا در آوردن در صورتی که به امری همیشگی تبدیل شود و در فاصله با جایگاه واقعی فرد باشد می‌تواند به شدت مخرب و انرژی‌گیر باشد و گرنه بدیهی است که برای بسیاری از مشاغل تا حدی ژست گرفتن، طبیعی است. مشکل اصلی کار این است که این ادا در آوردن در بسیاری از اوقات ناشی از عدم اعتماد به نفس افراد می‌باشد. فرد به آنچه که هست باور ندارد و سعی می‌کند نقش دیگری را بازی کند و یا اینکه اگر خود را باور دارد **جامعه آرمان‌گرا** اطراف او، به او باور ندارد و فرد سعی می‌کند نقش در خواست شده از طرف جامعه را بازی کند. نتیجه این عمل آن است که انرژی که باید صرف بهبود واقعی فرد شود صرف قیافه گرفتن و ظاهر گرایی فرد می‌شود. از نتایج این ظاهر گرایی و قیافه گرفتن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف: تجمل گرایی: یکی از نتایج طبیعی ظاهر گرایی، **تجمل گرایی** است. اینکه سعی کنیم ادای قشر بسیار پولدار جامعه را در بیاوریم و از محصولات استفاده کنیم که به طور طبیعی (با توجه به وضعیت مالی ما) لزوماً در اولویت‌های ما قرار نمی‌گیرد. اینکه نیازهای طبیعی مان را قربانی ژست‌گیری کنیم تا به دیگری که بر اساس ظاهر قضاوت می‌کنند اعلام کنیم که ما را در دسته‌های بالای جامعه طبقه بندی کنند.

ب: آسیب به نظام اطلاعاتی: نتیجه دیگر این ژست‌گیری اختلال در سیستم اطلاع‌رسانی است که خود در تشدید کاهش اعتماد به نفس افراد جامعه موثر است. ما بسیاری از اطلاعات زندگی را از طریق شنیدن تجربه‌های دیگران به دست می‌آوریم؛ حال اگر این تجربه بیان شده آمیخته به تظاهر و اغراق باشد اختلالی اساسی در این اطلاعات به وجود می‌آید. اختلال در سیستم اطلاع‌رسانی تأثیری مخرب در نظام تصمیم‌گیری افراد دارد و آسیب به نظام تصمیم‌گیری، کاهش اعتماد به نفس را در بر دارد.

ج: فاصله روشنفکران و توده: این قیافه گرفتن در بسیاری از اوقات باعث فاصله گرفتن توده‌ها از نخبگان جامعه می‌شود. کسانی که تجربه زندگی در کشور‌های مدرن را داشته باشند حتماً متوجه شده‌اند که آدم‌های بالای جامعه سعی نمی‌کنند که برتری اجتماعی خود را به طبقات پایین دست جامعه دیکته کنند و به جای آن، خود از باور خود به خویشتن، لذت می‌برند که از دلایل آن می‌توان به داشتن اعتماد به نفس و نیاز به رای مردم برای رسیدن به مراتب بالای اجتماعی اشاره کرد. متأسفانه در

جامعه ایرانی بزرگان نسبی جامعه معمولاً در پی آنند که به هر نحو ممکن این برتری را به طبقات پایین تر نشان دهند؛ حتی اگر این نشان دادن به فاصله گرفتن از عوام و بدنه جامعه منجر شود. این رفتارها را می توان بین سیاست مداران و توده جامعه، بین پزشکان و پرستاران، بین روشنفکران و توده، اساتید دانشگاه و دانشجویان، مدیران و کارمندان و بسیار جاهای دیگر دید. وقتی روشنفکری مبنای پوشش و آرایش صورت خود را بر اساس متفاوت بودن قرار می دهد چگونه می خواهد با توده جامعه ارتباط برقرار کند. به نظر می آید ایرانیان بیش از آنکه مفاهیم ناشی از مدرنیته را درک کرده باشند از به کار گرفتن آنان برای تولید ژست لذت می برند. به کار گرفتن واژه های دکتر و مهندس، برای افراد در ایران کاملاً معمول است، در حالی که این واژه ها در کشورهای مدرن در موارد معدودی استفاده می شود. دلیل این امر در مطالب بالا نهفته است. از دیدگاه من روشنفکری که به فکر روشنگری باشد و مهم تر از آن به فکر خود ایمان داشته باشد سعی نمی کند که با ایجاد تفاوت ظاهری با جامعه به خود اثبات کند که **تافته ای جدا بافته** از جامعه است. هر فردی مسلماً حق انتخاب آزاد در مورد نوع پوشش خود دارد ولی چه خوب است که این انتخاب با در نظر گرفتن نتایج آن باشد. ژست گرایی یکی از شایع ترین مشکلات فرهنگی ایرانیان، بالاخص در جامعه روشنفکر است که یکی از دلایل اصلی عدم تاثیر گذاری و عدم به قدرت رسیدن روشنفکران ایران می باشد. اصولاً نخبگان جامعه ایرانی بیش از آنکه وظیفه خود بدانند که صدای روشنگری را به اعماق جامعه برسانند وظیفه جامعه می دانند که حرفهای آنان را گوش کنند و بفهمند، و نتیجه این طرز تفکر روشن است. (بدیهیست که علت اصلی طبقاتی بودن شدید جامعه ایران، سیستم مالیاتی به شدت راست ایران می باشد و نه علت ذکر شده در بالا. منظور از سیستم مالیاتی به شدت راست، نظام مالیاتی مبتنی بر اقتصاد کاملاً سرمایه داری می باشد. اقتصادی که، بر مبنای آن، تامین منافع قشر پولدار، بدون توجه کافی به توده جامعه، در صدر اولویت های اقتصادی قرار دارد.)

۳.۳ - عدم توانایی در اولویت بندی: وقتی که ایده آل گرایی جایگزین عمل گرایی شود و هدف رسیدن به همه چیز باشد دیگر اولویتی وجود ندارد. اولویت بندی در بسیاری از اوقات به معنای آن است که ما قبول کرده ایم که نمی شود به همه چیز رسید پس باید از بین اهداف، **مهم ترین ها** را انتخاب کرد. ولی وقتی هدف رسیدن به همه چیز باشد و یا فرد تنها قسمتی از اهداف را ببیند و از دیدن باقی اهداف غافل باشد دیگر اولویتی مطرح نیست.

۴. تفکر طبقاتی و عدم توجه به تفاوت‌های فردی:

تفکر طبقاتی را می‌توانستیم هم در بخش بلوغ احساسی و هم در بخش ایده آل‌گرایی ایرانیان بیاوریم ولی به علت اهمیتی که داشت من آن را در بخش جداگانه‌ای آورده‌ام. منظور من از تفکر طبقاتی، تفکری است که سعی دارد بین آدم‌ها، نژادها و موقعیت‌ها به یک دسته بندی جامع و ثابت از برتری برسد که این دسته بندی مستقل از جزییات شخصیت فرد متقاضی دسته بندی است. حال آنکه به دست آوردن یک تعریف از برتری در میان موقعیت‌ها، برای انسانها با اهداف بسیار متفاوت، امری غیر معقول است. بسیاری از اوقات برتری در موقعیت‌ها، تابعی کاملاً وابسته به شخصیت افراد می‌باشد و سعی بر به دست آوردن یک طبقه بندی جامع و ثابت بین افراد مختلف، کاری بی‌معنی می‌باشد. این خصیصه فرهنگی در تضاد محض با اولویت بندی است که آن طبقه بندی پویا و کاملاً فردی است. این خصوصیت فرهنگی ایرانیان را تقریباً می‌توان در همه جوامع ایرانی چه در داخل ایران و چه در خارج ایران دید. متأسفانه ایرانیان از این دسته بندی‌ها، بسیار، برای ارزش‌یابی خود و اعلام برتری خود استفاده می‌کنند که این خود باعث آسیب به آزادی‌های فردی می‌شود. برای ایجاد درک بهتر، به چند مثال روی می‌آورم:

۴.۱ - **رشته و پیشه:** یکی از بارزترین مثال‌های این تفکر طبقاتی در تربیت فرزندان در جامعه ایرانی دیده می‌شود وقتی که پدر و مادر برای آینده فرزند، مستقل از جزییات شخصیت او تصمیم‌گیری می‌کند و خوبی و بدی را امری تبیین شده و غیر قابل بحث میدانند. این امر را می‌توان در انتخاب رشته دانشگاه، پیشه و همسر به راحتی دید که خانواده (و جامعه) سعی بر قبولاندن یک باور عمومی به فرزند دارد. البته این حرف به این معنا نیست که خود جوان شناخت صحیحی از استعداد‌های خود دارد، بلکه به این معنا است که جامعه و پدر و مادر، به عنوان افراد مجرب‌تر باید بر اساس جزییات شخصیت او، او را راهنمایی کنند. خیلی اوقات جوان جامعه ایرانی رشته و کاری را انتخاب می‌کند که نه لزوماً بهینگی فردی او را از نظر استعداد، علاقه و خواسته‌های اولویت بندی شده ارضا کند بلکه منزلت اجتماعی بالایی داشته باشد. این منزلت اجتماعی همان دسته بندی ثابتی است که در بالا به آن اشاره شد که لزوماً تابع دقیقی از استعداد، علاقه و خواسته‌های فرد نیست.

۴.۲ - **محل زندگی:** در مقیاس ریز، اکثریت ایرانیان در انتخاب شهر و محل زندگی جایی را انتخاب می‌کنند که بر اساس آن دسته بندی کلی مطرح بین ایرانیان، موقعیت برتری داشته باشد. در حالی که در انتخاب محل زندگی جدا از مسایل کلی همچون امنیت، رفاه و زیبایی، مسایل فردی بسیار زیادی مطرح است. مسایلی همچون نزدیکی به محل کار، علاقه خانواده یا فرد به محیط شلوغ یا آرام، نزدیکی به اقوام،

خوبشان و دوستان، میزان علاقه به طبیعت و بسیاری موارد دیگر که باعث فردی تر شدن این دسته بندی می شود. این یکی از دلایل متمرکز شدن بیش از حد جمعیت جامعه مرفه در نقاط خاصی از تهران است. در مقیاس درشت هم بسیار دیده می شود که ایرانیان کشوری را انتخاب می کنند که اطلاعات دقیقی از آن ندارند و بسیاری از اوقات باز از دسته بندی کلی دیگر ایرانیان استفاده می کنند که آن هم یک دسته بندی قوی و با جزییات نیست. آیا کوتاه فکرانه نیست که ما بخواهیم سرنوشت خود را با استفاده از یک دسته بندی کلی که هیچ اطلاعاتی از اولویت بندی شخصی ما ندارد مشخص کنیم.

۴.۳ - مدرک گرایی: بسیار شنیده می شود که ایرانیان به مدارک تحصیلی بالای خود ببالند و یا به اینکه در کشورهای خارجی جزو اقلیت ها با متوسط مدارک تحصیلی بالا هستند افتخار کنند. آیا داشتن مدرک تحصیلی بالا لزوماً نشانه موفقیت است و یا به موفقیت ختم می شود؟ مسلماً بسته به اینکه هدف چه باشد و یا ما چه چیزهایی را ارزش بدانیم جواب به این سوال متفاوت است و تبعیت از یک دسته بندی خشک برای جواب دادن به چنین سوالی غیر عقلانی می باشد. متأسفانه در نظام ارزشی ایرانی، ارزش کارهایی همچون کارآفرینی و مدیریت قوی که در اکثر کشورهای دنیا بسیار پاس داشته می شود و به شدت برای جامعه مفید است، جا نیفتاده است. ایرانیان در بسیاری از اوقات بالاخص در گرفتن مدارک بالا (همچون دکترا) بیش از آنکه هدفشان از گرفتن مدرک، دادن خدمات بیشتر به جامعه و یا به دست آوردن سود شخصی بیشتر باشد، هدفشان گرفتن ژست با ارضا کردن دسته بندی خشک نظام ارزشی ایرانی است. آیا وقتی ایرانیان مقیم خارج از ایران به دلایل زیاد، از جمله کار گروهی پایین، در تصمیم گیری های کلان آن کشورها نقشی اساسی ندارند، می توان آنها را اقلیتی موفق دانست؟ آیا این یک اصل کلی است که اگر ما بیشتر درس خوانده باشیم مفید تریم؟ آیا در بسیاری از اوقات داشتن تجربه بیشتر، بهتر از اضافی درس خواندن نیست؟ آیا ما جسارت و خلاقیت مورد نیاز برای کارآفرینی را لزوماً در دانشگاه یاد می گیریم؟ آیا در همه رشته ها داشتن مدارک تحصیلی بالا مفید تر است؟ در حالی که محیط های کار آینده مان به مدارک پایین تر نیاز دارد؟ طبیعی است که برای بسیاری از افراد در بعضی از رشته ها، داشتن مدارک تحصیلی بالا بهتر است ولی برای بسیاری هم نه.

۴.۴ - نژاد پرستی: منظور من از نژادپرستی رفتاری است که فرد نژاد و یا نژادهای دیگر را نفی یا تحقیر کند و این رفتار را به کل جامعه آن نژاد تعمیم بدهد. مشکلات چنین رفتاری این است که فرد کل جامعه یک نژاد را یکی می بیند و این در حالی است که انسانهای یک نژاد با همه مشترکاتی که با هم دارند بسیار متفاوت هستند و قضاوت کلی در مورد یک قوم و نژاد منطقی نیست. جدا از این، یک نژاد را بدون دانستن دقیق تاریخ و محاسن فرهنگی آن نمی توان قضاوت کرد. چنین رفتاری را متأسفانه ایرانیان با برادران افغان خود که از قضا بسیار شبیه ایرانی ها هم هستند در

طول سالیان اخیر بسیار کرده اند؛ یا قضاوتی که هر نژاد ایرانی از نژاد های دیگری که در ایران زندگی می کنند معمولاً تحقیرانه و متکی به یک دسته بندی کلی بدون دلیل اساسی است. این رفتار ها را می توان در بسیاری از قضاوت ها و لطیفه های ایرانی دید. آیا وقتی ما با دلایل واهی اقوام مختلفی را که مشترکات بسیاری با ما دارند و با ما در یک کشور زندگی می کنند را به تمسخر می گیریم می توانیم با هم هویت واحد قوی بسازیم؟! چنین رفتارهایی باعث چند دستگی جامعه و عدم کارایی آن میشود. متأسفانه چنین رفتاری را می توان در ایرانیانی که در خارج از ایران زندگی می کنند هم دید. رفتاری که باعث می شود به طور مثال ایرانیان چینی ها و عرب ها را در محافل خود به تمسخر بگیرند. کلاً این امر که بسیاری از ایرانیان اصرار دارند که ثابت کنند که از نژاد آریایی هستند یکی از سبب های تفکر نژاد پرستی ما ایرانیان است. حال نکته جالب این است که بسیاری از علایم نژاد آریایی همچون قد بلند و چشم آبی در کمتر ایرانی دیده می شود که از چند هزار سال پیش صدها نژاد دیگر هم به ایران مهاجرت کرده اند یا تاخته اند و ایران امروزی ما ترکیبی از اقوام متفاوت است.

۵. قانون مداری:

من کلاً در این نوشته سعی نکردم که مشکلات فرهنگی ایرانیان را از زاویه نهادینه نشدن مدرنیسم و تقابل سنت و مدرنیته در جامعه نگاه کنم که اگر نیک بنگریم قسمتی از مشکلات ذکر شده در بالا، قبلاً در جوامع دیگر هم وجود داشته است و در فرایند مدرن شدن این جوامع این مشکلات تضعیف شده است. پس می شد که این مشکلات را به عدم نهادینه شدن مدرنیته در ایران مربوط کرد که البته من سعی کردم از زاویه ای دیگر به آنها بنگرم. یکی از نمادهای این مشکلات که از عدم نهادینه شدن مدرنیته ناشی می شود عدم احترام به قوانین است.

بسیاری از قوانین موجود در جوامع نتیجه فرایند مدرنیزاسیون جامعه است که لزوماً ریشه در اخلاق دینی و سنتی جامعه ندارد. ایرانیان اصولاً درک صحیحی از اهمیت قوانین ندارند و به همین خاطر به قوانین بی احترامی می کنند. **قانون نتیجه فکر عقلا جامعه برای بهینگی اجتماع** است که بدون رعایت آن جامعه از مسیر بهینه خود خارج می شود. یکی از وظایف جامعه و خانواده در پرورش بچه و نوجوان، نهادینه کردن اخلاق است و اخلاق در کنار قوانین جامعه وسیله ای برای کنترل خودخواهی فردی ما انسانهاست. ولی رعایت قوانین جامعه مدرن، در اخلاق ایرانیان نهادینه نشده است و بسیاری از ایران به شکستن قوانین افتخار می کنند بدون اینکه درک کنند

چگونه به خود و جامعه آسیب می‌رسانند. واضح است که علاوه بر عدم نهادینه شدن قوانین در نظام اخلاقی افراد، سیستم ضعیف نظارت بر اجرای این قوانین در ایران، نقشی اساسی در افزایش قانون شکنی دارد. برای درک بهتر از عدم احترام به قوانین در ایرانیان به چند مثال روی می‌آورم.

۱.۵- قوانین راهنمایی و رانندگی: ایرانیان بسیار بد میرانند و بسیار بد از خیابانها گذر می‌کنند که عامل اصلی داشتن پر حادثه ترین جاده های دنیا در ایران می باشد. هر کدام از قوانین راهنمایی دلایل خود را دارد که رعایت آن موجب بهتر شدن سیستم رفت و آمد شهر و امنیت بیشتر می شود ولی متاسفانه اکثر ایرانیان یا این امر را نمی دانند و یا خود را به ندانستن می زنند. این رفتار در ایرانیان خارج از ایران هم، متاسفانه دیده می شود. گذر از خیابان بدون اعتنا به رفت و آمد وسایل نقلیه، رانندگی ماشین در مسیرهای غیر مجاز و عدم رعایت محدوده مجاز سرعت، گوشه ای از بی احترامی ما ایرانیان به قوانین راهنمایی و رانندگیست. اینکه آمار تصادف در ایران با کمتر کشوری در دنیا قابل مقایسه است گواهی بر این امر است.

۲.۵- قوانین اقتصادی: بسیاری از قوانین اقتصادی جامعه مدرن که بر پایه علم اقتصاد بنا شده است، از طرف ایرانیان مورد بی احترامی قرار می گیرد که دولت مردان ما در ایجاد آن به شدت مقصرند. به طور مثال سیستم مالیاتی در جوامع مدرن **شریان حیات اقتصادی حکومت** هاست که بدین وسیله حکومتها **مدیون ملت** می شوند و در قبال تک تک افراد جامعه **مسوول** می شوند. این مالیات ریشه بسیاری از خدمات اجتماعی و وسیله ای برای ایجاد **عدالت اجتماعی** می باشد. این مالیات باعث می شود که **حکومت ها وابسته به مردم خود** و در نتیجه **پاسخگو** باشند و وقتی فردی مالیات می دهد دولت موظف است که حقوق شهروندی او را تامین کند. حال در ایران این سیستم مالیاتی به جای اینکه به عدالت اجتماعی بپردازد، خود در ایجاد فاصله طبقاتی موثر است؛ چون درصد مالیات پرداختی بین فقیر و غنی تقریباً یکسان است که این بسیار ناعادلانه می باشد. جدا از آن ثروتمندان به علت **ضعف نظارت در نظام مالیاتی و عدم نهادینه شدن قوانین اقتصادی در اخلاق خود**، معمولاً راهکاری برای فرار از دادن مالیات پیدا می کنند. نپرداختن مالیات گوشه ای از نقض قوانین اقتصادی در ایران است. نقض قوانین اقتصادی را در جاهای بسیار دیگری هم می توان دید که از آن جمله می توان به **حجم بالای کالای قاچاق وارداتی** در ایران اشاره کرد.

در پایان باید یاد آوری شود که مقاله فوق لزوماً همه مشکلات فرهنگی ما ایرانیان را دربر نمی گیرد ولی می تواند بیانگر قسمت اعظمی از مشکلات فرهنگی ما باشد.

قدم اول برای حل هر مشکلی، دیدن آن مشکل و باور به مخرب بودن آن مشکل است و هدف اصلی از نوشتن این مطلب هم چیزی جز این نبوده است. وقتی ما مشکل را ببینیم و عمق زشتی آن را درک کنیم قاعدتاً تلاشی فراوان برای حل آن می کنیم. آشکار است که با حل کردن تدریجی این مشکلات می توان قدمی جدی در پویا کردن زندگی خودمان و بهتر کردن جامعه های اطرافمان برداریم و هویتی نو از ایرانی بسازیم.

در اینجا جا دارد از همه دوستانی که به صورتی در نقش بستن مطالب بالا دستی داشته اند تشکر کنم. چه آنانی که با هم صحبتی هایشان در آفرینش این افکار نقش داشته داشته اند چه آنانی که این مطلب را خوانده اند و نظرات سازنده شان را با من مطرح کرده اند و چه آنانی که من را در نوشتن این مطلب تشویق کرده اند.

برای طرح نظراتتان به این پیوند مراجعه کنید

<http://www.hanifworld.com/tellme.htm>

و یا از طریق پست الکترونیکی با من تماس بگیرید.

حنیف بیات موحد

دانشجوی دکترای شیمی فیزیک تئوری دانشگاه تورنتو کانادا

۲۵ مرداد ۱۳۸۵

ویرایش مجدد: ۱۷ آذر ۱۳۸۵

Home: <http://www.hanifworld.com/>